

باسمه تعالی

نویسندگان: جیمز تولی / غلامرضا بهروزی لک

چکیده

یکی از عرصه‌های مطالعات سیاسی، اندیشه‌شناسی سیاسی است. اندیشه‌ها به روش‌های مختلفی مطالعه شده‌اند. شیوه قدما در اندیشه‌شناسی عمدتاً توصیفی بوده است. امروزه، روش منطق بازسازی شده اسپریگنز، روش پنهان‌نگاری اشتراوس، روش‌های مختلف هرمنوتیکی، تحلیل گفتمان و بسیاری دیگر، قابلیت‌ها و ظرفیت‌های جدیدی را به ویژه پس از چرخش پسامدرن، پیش روی محققان علوم سیاسی قرار داده‌اند. یکی از این روش‌ها که در جامعه علمی ما هنوز ناشناخته است، روش‌شناسی کوینتن اسکینر است. هر چند روش‌شناسی اسکینر قابلیت کاربرد در کلیت عرصه سیاسی را دارد، اما به نظر می‌رسد در عرصه اندیشه‌شناسی کاربرد بیشتری دارد. در توصیفی کلان می‌توان روش اسکینر را ترکیبی از گرایش‌های متن محور و زمینه محور در نظریه‌های هرمنوتیک دانست. الگوی اسکینر به ویژه در بررسی اندیشه‌ها و آرای اندیشمندان برجسته بسیار کارآیی دارد. او خود این روش جدید را در مورد ماکیاولی به کار برده و توانسته است به خوبی تغییر جریان تفکر سیاسی در غرب و شکل‌گیری اندیشه سیاسی مدرن را ردیابی نماید.

متن

هدف من در این نوشتار مروری بر نوشته‌های روش‌شناختی اسکینر و مطالعه او درباره علم سیاست در اروپا، در آغاز عصر جدید و نشان دادن رابطه درونی بین آنهاست. در بخش نخست با بهره‌گیری از مثال‌هایی از اثر تاریخی وی، به تشریح و تبیین پنج مؤلفه مهم رهیافت او خواهیم پرداخت. در بخش دوم به ارزیابی اثر تاریخی(*) برجسته وی بر اساس بخش نخست می‌پردازم تا سه تز اصلی وی را درباره مبانی اندیشه سیاسی مدرن، که معتقدم از اثر وی به دست می‌آید، توضیح دهم. امیدوارم در این نوشتار با برجسته کردن تزه‌های فوق در باب اندیشه سیاسی مدرن بتوانم نشان دهم اسکینر صرفاً ذهن مشغول تاریخ و روش نبود، بلکه به کاربرد آنها در توضیح وضعیت حال نیز توجه داشته است.

تقریباً از همان آغاز اثر او حول سه محور شکل یافته است: تفسیر متون تاریخی، بررسی شکل‌گیری و تحول ایدئولوژیک، و تحلیل روابط ایدئولوژی با کنش سیاسی تجلی بخش آن ایدئولوژی. ۳. علاقه اولیه او به روش‌شناسی از ناخرسندی وی از الگوهای تحلیلی لیبرال و مارکسیستی در باب این امور، و به ویژه سیاست آغاز مدرنیته، نشأت می‌گرفت. اسکینر در مقاله‌ای بسیار نوآورانه در ۱۹۶۹ استدلال کرد که فرایندهای متن‌گرا و زمینه‌گرای موجود کاملاً ناپسندیده بوده و کار زمینه‌گرایانه

جدید و به لحاظ تاریخی دقیق‌تری نیاز است. از ۱۹۶۹ تاکنون او مجموعه‌ای از ابزارهای تحلیلی و تفسیری را جهت تأمین این نیاز ابداع و فراهم نموده است، مجموعه‌ای که در طیف گسترده‌ای از علوم اجتماعی و علوم انسانی کاربرد دارد.

پنج مرحله تشکیل دهنده فرایند تحلیل او را به خوبی می‌توان پاسخ‌هایی به پنج سؤال زیر دانست: الف) نویسنده در نوشتن متن نسبت به دیگر متون موجود، که زمینه ایدئولوژیک را شکل می‌دهند، چه کاری انجام می‌دهد یا انجام داده است؟ ب) نویسنده در نوشتن یک متن نسبت به کنش سیاسی موجود و مورد بحث که زمینه عملی را شکل می‌دهد، چه کاری انجام می‌دهد یا داده است؟ ج) ایدئولوژی‌ها چگونه می‌باید شناسایی شده و تکون، نقد و تحول آنها چگونه می‌بایست بررسی و تبیین شود؟ د) ارتباط ایدئولوژی سیاسی و کنش سیاسی که اشاعه ایدئولوژی‌های خاصی را به خوبی توضیح می‌دهد، چیست و این امر چه تأثیری در رفتار سیاسی دارد؟ ه) کدام اندیشه‌ها و کنش‌های سیاسی در ترویج و هنجار مرسوم ساختن (conventionalizing) تحول ایدئولوژیک نقش دارند؟

رهیافت اسکینر

مرحله نخست

اسکینر با آغاز کار خود با مکتب تاریخی یا تفهیمی، که در نیمه نخست قرن حاضر کالینگوود در انگلستان نماینده برجسته آن بود، توانسته است با بهره‌گیری از علاقه فلسفی تجدید یافته به تفسیر در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بر ناکارآمدی‌هایی که او در فرایندهای تحلیلی جاری در مطالعه تاریخ سیاست می‌دید، فائق آید. او همچنین توانسته است از حمایت متقابل دو محقق که در فضای کلی فکری مشابهی تحقیق می‌کردند، یعنی جان پوکاک (Johan Pocock) تاریخ شناس و نظریه پرداز سیاسی و جان دان، (John Dunn) بهره‌مند شود. افق و گرایش کلی کار اسکینر با پیروی از رهیافتی که ویتگنشتاین در آثار خود در «پژوهش‌های فلسفی» و «در باب یقین» مطرح کرده بود، شکل گرفته است. زبان تکثری از ابزارهای مشترک بین الاذهانی برای اهداف مختلف است. با این حال در آن تنها برخی از عناصر در معرض نقد ذهنی، تغییر و تحول در هر زمان هستند، زیرا زبان چنان عمیق در کنش انسانی تنیده شده است که کل حاصل - یعنی زبان و شیوه‌های کنش - زمینه‌هایی را فراهم می‌سازد که در پرتو آن نقد و تحول صورت می‌پذیرد. به هر حال، این نظریه خاص کنش زبانی بسط یافته توسط آستین، سرل و گرایس در چارچوب کلی کاربردشناسی زبان شناختی (Linguistic pragmatics) ویتگنشتاین بود که در آغاز منابع مفهومی مناسب را در اختیار اسکینر برای رسیدن به اهداف تحلیلی وی

قرار داد.۴

آستین، سرل و گرایس استدلال کردند که اگر سخن گفتن و نوشتن از منظر کاربردی به عنوان فعالیت‌های زبان شناختی که توسط نویسندگان و گویندگان صورت می‌پذیرد، نگریسته شود، در آن صورت می‌توانند حداقل متشکل از دو کنش تلقی شوند: نخست آن که نویسنده یا گوینده در هنگام اظهار مطلبی و بیان کلمات، جملات و استدلال‌ها و نظریه‌ها و اموری

همانند اینها، آنها را با معنای «گفتاری» یا «گزاره‌ای» خاصی (Locutionary or propositional ص) (meaning یعنی با معنا و دلالت خاصی) مطرح می‌سازد؛ کنش دوم که برای اسکینر از اهمیت بیشتری برخوردار بود، آن است که نویسنده در سخن گفتن یا نوشتن کلمات، جملات، استدلال‌ها و امثال آن، در حال انجام کاری می‌باشد: آن کار را با منظور یا با بار (Force) قصد شده‌ای انجام خواهد داد. آستین این امر را «بار غیر گفتاری illocutionary» force کنش زبان شناختی خواند که با معنای گفتاری هم پایه می‌باشد، و اظهار نمود شرط لازم برای فهم یک گوینده یا نویسنده، «تضمین توجه secure uptake» به بار غیر گفتاری بیان او می‌باشد. چنین نظریه‌ای را، که هابرماس آن را در جست و جو برای کاربردشناسی جهان شمول (pragmatics Universal) خویش به خدمت گرفته است، پیشتر اسکینر در پرتو تحقیق تاریخی خود برای فراهم سازی مبنایی برای دو مرحله نخست طرح خویش به کار برده بود (طرح اسکینر، چنان که در بخش دوم مقاله در «ارزیابی» خواهیم دید، چالشی غیر مستقیم با طرح هابرماس است). ۵. از این رو برای فهم کامل معنای تاریخی یک متن یا بخش‌هایی از آن، که در گذشته نوشته شده است و به عنوان یک عمل زبان شناختی تلقی می‌شود که توسط مؤلف آن صورت گرفته است، کافی نیست، تنها معنای گفتاری آن را در نظر بگیریم، بلکه ضرورت دارد بدانیم مؤلف در نوشتن آن چه کاری می‌کرده است؛ «نکته» یا «بار» استدلال او چیست؟

اجازه بدهید نمونه‌ای از مثال‌های اسکینر را مطرح کرده، سپس آن را برای روشن ساختن دو مرحله نخست استفاده کنیم. در فصل شانزدهم شهریار ماکیاولی اندرز می‌دهد که «شهریاران می‌بایست یاد بگیرند در چه زمانی فضیلت مند virtuous نباشند». ۶. بخشی از بازیافت معنای تاریخی این اندرز وی، فهم معنای گفتاری آن است: یعنی مفهوم و دلالت واژگان استفاده شده. این امر می‌تواند فی نفسه یک عمل ضروری باشد؛ یعنی به روشنی مشخص شود کدامین مفهوم از فضیلت مندی مورد نقد می‌باشد و کدامین طیف از فضیلت‌ها را ماکیاولی اندرز می‌دهد که شهریار کنار بگذارد. ۷. مورد دیگر و مهم‌تر آن که منظور ماکیاولی در این اندرز چیست، یعنی نه آن که صرفاً چه نوشته است بلکه چرا آن را نوشته است؟

نخستین پاسخ به این پرسش، قرار دادن متن در زمینه زبان شناختی یا ایدئولوژیک آن می‌باشد، یعنی مجموعه‌ای از متون نوشته شده یا رایج در آن زمان، درباره همان موضوعات یا موارد مشابه و مشترک در شماری از هنجارهای مرسوم (conventions). یک ایدئولوژی، زبانی از دانش سیاست است که با هنجارهای مرسوم خود تعریف شده و تعدادی از نویسندگان نیز آن را بکار می‌برند. از این رو فلسفه مدرسی، اومانیسیم، لوتریسم و کالونیسیم ایدئولوژی هستند و هر دو فلسفه مدرسی و اومانیسیم زمینه عام ایدئولوژیک دولت - شهرهای ایتالیا را در طی دوران رنسانس تشکیل می‌دهند. در مورد شهریار ماکیاولی زمینه خاص ایدئولوژیک شامل تمامی آثاری است که به ارائه «اندرز به شاه» می‌پردازند و هنجارهای مرسوم که بر این نوشته حاکم است، بخش مربوطه‌ای از ایدئولوژی اومانستی را تشکیل می‌دهند. واژه‌ای که در این جا نقش اساسی برعهده دارد، واژه «هنجار مرسوم» است. اسکینر این واژه را به صورت خلاقانه‌ای در مورد نقاط مشترک زبان شناختی، که شماری از متون را به هم پیوند می‌زند، به کار می‌برد: این مفهوم در برگیرنده واژگان، اصول،

مفروضات، معیارهای مشترک برای آزمون مدعیات دانش، مسائل، تمایزات مفهومی و امثال آن است. ۸. توجیه قرار دادن متن در زمینه هنجار مرسوم آن، این نکته است که کنش زبانی همانند دیگر کنش‌های اجتماعی، با هنجار مرسوم مرتبط است و از این رو معنای آن «تنها از طریق توجه به هنجارهای مرسوم محیط بر عملکرد یا کنش اجتماعی خاص در یک موقعیت اجتماعی مفروض» قابل فهم می‌باشد.

در مثال ماکیاولی یکی از هنجارهای مرسوم ادبیات «اندرزنامه‌ها» همواره اندرز به شاه برای عمل فضیلت‌مندانه بوده است، با قرائت اندرز ماکیاولی در پرتو این هنجار مرسوم ما می‌توانیم بفهمیم آنچه او در طرح آن اندرز می‌خواهد بگوید، «به چالش کشیدن و ردّ یک امر معمول اخلاقی پذیرفته شده می‌باشد». بنابراین در کل این تکنیک مورخ و جامعه‌شناس را قادر می‌سازد تا بفهمد «تا چه میزان» نویسندگان هنجارهای مرسوم و مفروضات رایج بحث سیاسی را پذیرفته و تأیید می‌کنند، یا زیر سؤال برده و رد می‌کنند یا شاید حتی به صورت بحث انگیزی آنها را نادیده می‌گیرند. ۹. اسکینر این کار را تصرف (manipulation) در هنجارهای مرسوم ایدئولوژی در دسترس می‌داند.

او شماری از مدعیات را درباره این گونه تبیین مطرح کرده است که نخستین مورد آن - همان گونه که دیدیم - عبارت است از عامل معنای تاریخی متن، یعنی آنچه مؤلف در نوشتن آن قصد کرده است. این نیز خود، طبق نظر سرل و گرایس، با یکی از قصدهای مؤلفان در نوشتن یک متن مطابق است؛ دوم آن که این گونه تبیین غیر علی است، زیرا عبارت است از باز توصیف ویژگی کنش زبان شناختی بر حسب نکته ایدئولوژیک آن، نه بر حسب یک وضعیت مستقلاً قابل تعیین. امر توضیح دهنده، (explicans) قصد نهفته در انجام کنش زبان شناختی است، نه قصد پیشین برای انجام عمل؛ سوم آن که این مرحله محقق را قادر می‌سازد تا به روشنی اصالت (originality) متن را تشخیص دهد - یعنی برخلاف هنجار مرسوم بودن متن مورد مطالعه را در یابد. همچنین روشن است کسانی که صرفاً رهیافت متن گرایانه را به کار می‌گیرند، یا زمینه گرایانی که زمینه زبان شناختی را نادیده می‌گیرند، به این نوع فهم از متن دسترسی ندارند.

من می‌خواهم تمایزی را بین نکته یا نکات ایدئولوژیک متن که به هنجارهای مرسوم در دسترس مربوط می‌شوند و نکته یا نکات ایدئولوژیک مؤلف هنگام نوشتن متن، مطرح نمایم. مورد نخست لزوماً همانند دومی نیست و طیفی از شواهد تاریخی معمولاً برای پر کردن شکاف بین آنها لازم است. اسکینر به روشنی از این تمایز آگاه است، هرچند او گاهی چنان می‌نویسد که گویا آنها را یکی می‌انگارد.

مرحله دوم

دومین پرسش، اگر بخواهیم آن را به شیوه مرحله نخست توضیح دهیم، آن است که مؤلف هنگام تصرف در هنجارهای مرسوم ایدئولوژیک، چه کاری انجام می‌دهد؟ یعنی در مثال قبلی، نکته ماکیاولی در به چالش کشیدن و ردّ قطعه اندرز سیاسی دیرپا چه بوده است؟ نخستین سؤال از خصیصه متن به عنوان عمل ایدئولوژیک می‌پرسد و سؤال دوم از خصیصه

عمل ایدئولوژیک به عنوان یک عمل سیاسی پرسش می‌کند. مسیر مرحله دوم، بدین سان، قرار دادن متن در زمینه عملی (practical context) (آن است، یعنی عبارت است از فعالیت سیاسی یا خصیصه‌های مربوطه مسأله‌انگیز جامعه‌ای که مؤلف آن را خطاب قرار می‌دهد و متن پاسخی به آن است. اسکینر معتقد است در ارائه پاسخ به سؤالات مربوط به مناظره ایدئولوژیک، نظریه پرداز سیاسی به معضلات سیاسی زمانه واکنش نشان می‌دهد. او به خوبی بیان می‌دارد که:

من معتقدم زندگی سیاسی خود معضلات عمده‌ای را پیش روی نظریه پرداز سیاسی قرار داده و سبب می‌شود طیف خاصی از مسائل مسأله‌انگیز گردیده و طیف مرتبگی از سؤالات به موضوعات مهم مناظره تبدیل شوند. ۱۰

از این رو نظریه سیاسی، همان گونه که ارسطو و مارکس می‌گفتند، بخشی از سیاست بوده و مسائلی که آن نظریه بدانها می‌پردازد، محصول کنش سیاسی هستند.

اگر بخواهیم به مثال خودمان بر گردیم، زمینه عملی بحث ماکیاولی، فروپاشی جمهوری فلورانس در ۱۵۱۲، اختلاف بین دولت - شهرهای شمالی ایتالیا، حضور نسبتاً عظیمی از نیروهای فرانسوی و اسپانیایی، و مع هذا به طور اتفاقی، وجود شهریار مدیچی قدرتمند در فلورانس و همچنین پاپ قدرتمند مدیچی در رم می‌باشد؛ از این رو از نظر ماکیاولی این احتمال وجود داشت که خاندان مدیچی شمال ایتالیا را متحد ساخته، بربرهای فرانسوی و اسپانیایی را اخراج نموده، و شاید زمینه‌های احیای جمهوری روم را فراهم سازند. به هر حال کاری که ماکیاولی معتقد بود برای موفقیت ضروری است - یعنی خشونت پیشگیرانه parsimonious، یعنی دروغ و نیرنگ - طبق باور فراگیر به این که شهریار می‌بایست همیشه فضیلت‌مندانه رفتار نماید، زشت و در نتیجه ناموجه و نامشروع تلقی می‌شد. در نتیجه اگر ماکیاولی می‌بایست شهریار و دیگر نخبگان اومانیست را متقاعد سازد که چنین عملی نه تنها ضروری بلکه موجه نیز است، او مجبور بود آن را با عباراتی از نظر اخلاقی خنثی یا حتی تمجیدآمیز باز توصیف نماید. مانع این کار هنجار مرسوم بود که تمامی فعالیت‌های شاهانه ناشایست را محکوم می‌نمود و در نتیجه برای او ضرورت داشت تا با آن به چالش پرداخته، آن را رد نماید تا بتواند نکته سیاسی خود را مطرح سازد که مستلزم آن بود که شهریار را به ارتکاب طیفی از فعالیت‌های ناشایست تشویق نماید. آنچه او به لحاظ سیاسی با تصرف در هنجارهای مرسوم ایدئولوژیک انجام می‌داد، تلاشی بود برای توجیه و در نتیجه مشروع ساختن طیفی از فعالیت‌های سیاسی نامناسب. ۱۱

این گزارش اجمالی برای توضیح آن نکته روش شناختی کافی است. از آن جا که یک ایدئولوژی سیاسی بازتاب کنش سیاسی (نهادهای، عملکردها و غیره) است، تغییر برخی از هنجارهای مرسوم ایدئولوژی، تغییر در شیوه‌ای است که آن کنش سیاسی بازتاب می‌یابد. هنجارهای تصرف شده، کنش سیاسی را باز توصیف و در نتیجه مجدداً خصیصه آن را بیان می‌دارند. از این رو، مرحله دوم مقایسه بین چگونگی تلقی یک کنش سیاسی توسط هنجارهای مرسوم یک ایدئولوژی با چگونگی باز توصیف آن از طریق تصرف در این هنجارها در متن مربوطه می‌باشد. این تعریف جدید خصیصه‌ها در نکته سیاسی یک متن امری مهم خواهد بود.

برای روشن ساختن دو مرحله نخست، مثال دیگری را مطرح می‌کنم. نخست بارتولز، نظریه پرداز حقوقی در اوایل قرن چهاردهم، که به خوبی در نظریه سیاسی و حقوقی به خاطر زیر سؤال بردن هنجارهای مرسوم مهم مکتب شرح نویسی (glossatorial school) بر حقوق روم معروف است، طبق مبنای این مکتب واقعیت‌ها می‌بایست همواره با حقوق تطبیق داده می‌شدند، زیرا حقوق، یعنی حقوق روم، معیاری تغییرناپذیر است. در دهه ۱۳۲۰ بارتولز در این دیدگاه تجدید نظر نموده و استدلال کرد که هنگام تعارض واقعیت‌ها و حقوق، حقوق می‌بایست تغییر یابد تا خود را با واقعیت‌های جدید هماهنگ سازد - و از این طریق مبنای روش شناختی مطالعات حقوقی پسا - شرح نویسی را فراهم نمود. دوم آن که واقعیت‌های مورد بحث استقلال عملی جوامع (communes) شمال ایتالیا از امپراتوری مقدس روم می‌باشند و حقوق مورد بحث حقوق روم است که براساس آن می‌توان گفت امپراتوری فعلی می‌تواند بر شمال ایتالیا حق حاکمیت (imperium) داشته باشد؛ بنابراین بارتولز با دگرگون سازی هنجار مرسوم مکتب شرح نویسی، ادعاهای امپراتوری را نامشروع ساخته و جنگ‌های جوامع شمالی را برای استقلال قانونی از امپراتوری مشروع می‌نماید، درست آن گونه که استدلال‌های مخالفان در خدمت مشروعیت بخشی به ادعاهای امپراتور بود. بارتولز، چنان که اسکینر نتیجه می‌گیرد، «به وضوح با این نیت آغاز کرد که تفسیر مجددی از حقوق مدنی روم ارائه کند که برای جوامع لومبارد و توسکان دفاع... حقوقی از استقلال شان از امپراتوری فراهم نماید». ۱۲ همان گونه که غیرممکن است آنچه را بارتولز از نظر ایدئولوژیک انجام می‌داد، بدون قرار دادن متون او در زمینه زبان شناختی نوشته‌های حقوقی قرون سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم، بفهمیم، به همان سان غیر ممکن است آنچه را او به لحاظ سیاسی انجام داده است، بدون قرار دادن این اقدام ایدئولوژیک در زمینه عملی جنگ‌های استقلال خواهی ضد امپراتوری جوامع شمال ایتالیا، بفهمیم.

در مورد مرحله دوم نیز همان تمایز قبلی در مرحله نخست مجدداً مطرح می‌شود. از متنی که کمک می‌کند نکته سیاسی را در زمینه عملی آن قرار دهیم، لزوماً بر نمی‌آید که این نکته آن چیزی است که مؤلف در هنگام نوشتن در نظر داشته است، بلکه چنین استنتاجی می‌بایست با مجموعه شواهد تاریخی مختلف تأیید شود؛ برای مثال، حتی اگر شه‌ریار ماکیاولی کمک می‌کند شه‌ریار بدکردار مشروعیت یابد، این کار لزوماً این نتیجه را در پی ندارد که این نکته سیاسی مورد نظر ماکیاولی در هنگام نوشتن آن بوده است. در نتیجه می‌خواهم بین نکته سیاسی که متن در زمینه عملی خود ارائه می‌دهد و نکته سیاسی مؤلف هنگام نوشتن آن، تمییز قائل شوم. اسکینر همواره اینها را جدا می‌انگاشته است.

مرحله سوم

هنگامی که مفهوم ایدئولوژی متشکل از هنجارهای مرسوم به عنوان ابزاری برای فهم نکته متن تشکیل دهنده آن مطرح می‌شد، اسکینر توجه خویش را به خود ایدئولوژی‌ها معطوف داشت. متن‌های کوچک یک دوره با دقت غبارروبی شده و مورد پژوهش قرار می‌گیرند تا هنجارهای مرسوم سازنده و کنترل کننده ایدئولوژی‌های حاکم و روابط درونی آنها، پیش از آن که به عنوان معیاری برای تعیین ابعاد هنجاری و غیر هنجاری به کار گرفته شوند، شناسایی شوند. تحول ایدئولوژیک

متن‌های بزرگ نیز چنین است؛ از این رو با مرور مراحل اول و دوم از منظر ایدئولوژی بین‌الذهانی، می‌توان مقطع تاریخی روشنی را تعیین کرد که تحول ایدئولوژیک (یا تقویت آن) مورد اهتمام قرار گرفته و احتمالاً به دست آمده است و این که چرا از نظر سیاسی دست به ایجاد تحول زده شده است.

بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن نه تنها ترسیمی از ایدئولوژی‌های سیاسی بزرگ اوایل دوران مدرن اروپاست، بلکه راهنمایی برای جایابی و تبیین سیاسی و ایدئولوژیک تصرف‌های فزاینده و تحولات عظیم آنها نیز می‌باشد. مرحله سوم دقیقاً مقابل عمل کسانی است که با تبعیت از هگل، (متون) کلاسیک را تجلی خودآگاهی یا ذهنیات یک عصر می‌دانند. تحقیق اسکینر پیوسته نشان می‌دهد که متون بزرگ تقریباً بدون استثنا بدترین راهنما برای خرد متعارف یک دوره هستند؛ آنها اغلب کلاسیک هستند، زیرا پدیده‌های رایج یک دوره را به چالش می‌کشند. در هر موردی تنها با پرداختن به چنین شیوه بردبارانه‌ای از ارزیابی واقعیت‌های زبان شناختی کوچکتر و اغلب فراموش شده در اطراف متون کلاسیک است که امکان دارد کشف نمود کدام درست است.

مرحله چهارم

همان گونه که مرحله دوم برای روشن کردن ارتباط بین اندیشه و کنش سیاسی در مورد یک متن خاص بود، مرحله چهارم برای همین منظور در مورد یک ایدئولوژی است. مبنای بحث این ادعاست که هر واژگان سیاسی حاوی شماری از اصطلاحات خواهد بود که به صورت بین‌الذهانی تجویزی (normative) هستند؛ کلماتی که نه تنها توصیف می‌کنند، بلکه در ضمن توصیف ارزش گذاری نیز می‌کنند. این بعد ارزشی گذاری ظرفیت کنش کلامی یک کلمه خوانده می‌شود و ممکن است مثبت یا منفی، ستایش‌آمیز یا نکوهش‌آمیز، مؤید یا رد کننده باشد. آنها بدین معنا بین‌الذهانی هستند که نه تنها معیارهای کاربرد (مفهوم) و دلالت آنها، بلکه بعد ارزش گذاری (appraisive) آنها نیز ناشی از ویژگی کلمات در کاربرد رایج آنهاست، نه چیزی که یک کاربرد منفرد و متعارف بدانها اعطا نموده باشد. مجموعه چنین اصطلاحات توصیفی / ارزشی در بین واژگان توصیفگر یک جامعه یا ایدئولوژی‌های آن جامعه بسیار گسترده است - چنان که تأمل اجمالی در نقش واژگانی چون «دموکراسی»، «عینیت»، «کارآمد»، «عقلانی»، «متساهل»، «دیکتاتوری»، «ذهنیت»، «ناکارآمد»، «غیر عقلانی»، «جزمگرا» در جوامع لیبرال - تکنوکرات ما نشان می‌دهند. نتیجه آن است که واژگان سیاسی در کاربرد رایج خود کنش سیاسی را توصیف و ارزیابی می‌کنند، یا به تعبیر اسکینر، «به شکل‌گیری... خصیصه اعمال کمک می‌کنند». مراد او از «شکل‌گیری خصیصه» توصیف و ارزیابی یا «بیان ویژگی» اعمال است. و این صرفاً برای رسیدن به این نتیجه است که یک نقش ایدئولوژی‌های سیاسی «کمک به مشروعیت بخشی به کنش اجتماعی است»، یا آن که یک رابطه بین ایدئولوژی و کنش، رابطه مشروعیت بخشی است.

اسکینر با تمسک به نظریه گرامشی اظهار می‌دارد: «اساساً هر جامعه‌ای از طریق تصرف در این مجموعه اصطلاحات است که به ایجاد یا تغییر هویت اخلاقی خود توفیق می‌یابد». کاربرد این اصطلاحات به شیوه هنجار مرسوم به مشروعیت بخشی

به اعمال رایج کمک می‌کند. به هر حال تصرف در هنجارهای مرسوم ایدئولوژی حاکم مستلزم تغییر در هنجارهای حاکم بر معنا، دلالت یا ظرفیت کنش کلامی برخی از این اصطلاحات تجویزی است. اگر بخواهیم از منظر نام انگارانه (nominalist) نگاه کنیم، نظریه‌های سیاسی را می‌توان به عنوان توجیهاتی برای تغییر یا تقویت هنجارهای مرسوم حاکم بر کاربرد آنها دانست. تغییر معنا، دلالت یا بار ارزشی اصطلاحات یک ایدئولوژی بدین سان به خصیصه یابی مجدد یا ارزیابی مجدد وضعیت سیاسی که آن ایدئولوژی تداعی می‌کند، می‌انجامد: به طیف جدیدی از فعالیت‌ها و باورها مشروعیت می‌بخشد، از وضع موجود مشروعیت زدایی نموده یا آن را تقویت می‌کند و اموری از این قبیل. نظریه‌های سیاسی درباره بحران‌های مشروعیت هر زمانه هستند، این بحران‌ها معلول روابط سیاسی در حال دگرگون هستند، و در نتیجه، تابع گزینش یا اراده نظریه پردازان نیست. این امر بدان جهت است که زبانی که آن نظریه‌ها در آن نوشته شده‌اند، وظیفه توصیف ماهوی روابط سیاسی را بر عهده دارد؛ از این رو به خاطر پیونگ هنجارهای ایدئولوژیک با روابط سیاسی است که مناسب است نظریه‌های سیاسی را به عنوان مشارکت در مناقشات ایدئولوژیک و به عنوان سلاح حمایت یا براندازی استراتژی‌های نیروهای سیاسی محلی تحلیل نماییم، چه نویسنده با آن موافق باشد یا مخالف، مقصود وی باشد یا نباشد. ۱۳.

دومین بعد مرحله چهارم سنجش دو نوع تأثیری است که ایدئولوژی، به عنوان عامل علی، بر رفتاری که در صدد مشروعیت بخشی به آن است، دارد: تأثیرات سرکوب‌کنندگی (repressive) و تولیدکنندگی (productive). نخست آن که در هنجارهای مرسوم کاربردی حاکم بر واژگان تجویزی غالباً نمی‌توان بی حد و حساب تصرف نمود و در نتیجه نمی‌توانند برای مشروعیت بخشیدن به هر عمل نامعمولی به کار گرفته شوند؛ لذا گستره‌ای که تصرف ایدئولوژیک را می‌توان توجیه نمود، حدی را بر مشروعیت بخشی بر اقدامات نامتعارف ایجاد کرده و در نتیجه به عنوان محدودیت علی بر آن تلقی می‌شود. ۱۴. اسکینر خود به اجمال این نکته را بیان می‌کند:

بدین سان مشکل پیشاروی کسی که می‌خواهد آنچه را انجام می‌دهد، مشروع ساخته و در عین حال به مراد خویش برسد، نمی‌تواند صرفاً معضل‌آزایی سازگار نمودن زبان تجویزی (normative) خویش با برنامه‌هایش باشد. چنین معضلی تا حدی به سازگار نمودن برنامه‌های وی با زبان تجویزی در دسترس بر می‌گردد. ۱۵.

در این جا محدودیت دو بعد دارد: بعد ایدئولوژیک و بعد سیاسی. تلاش برای «گسترش» هنجارهای مرسوم ایدئولوژیک مستلزم توجیهی برای آن است و این کار معمولاً با زمینه‌سازی تحول براساس اموری که اینک پذیرفته شده و مسلم گرفته شده صورت می‌پذیرد. یک ایدئولوگ یک بخش از ایدئولوژی را با مسلم گرفتن بخش دیگر تغییر می‌دهد: با تمسک به یک هنجار مرسوم و تقویت آن؛ برای مثال توجیه اصلی بارتولز برای ربط دادن حقوق با واقعیت‌ها، استدلال مطابق با هنجار مرسوم بود که براساس آن، کاربرد یا رواج طولانی معمولاً مبنایی را برای ادعای حق قانونی فراهم می‌سازد. ماکیاولی توصیه خود مبنی بر آن که شهریار لازم نیست همواره فضیلت‌مندانه عمل نماید، چنین توجیه کرد که این امر او را قادر

می‌سازد آنچه را هر کس می‌پندارد شهریار می‌بایست اهراز نماید، احراز کند: یعنی در فراهم نمودن ارتش خوب و قوانین خوب براساس فضیلت عمل نموده و در نتیجه به افتخار، مجد و شکوه دست یابد. از آن جا که ماکیاولی معمولاً یکی از رادیکال‌ترین نظریه پردازان تلقی می‌شود، تحلیل اسکینر به نحو برجسته‌ای محدودیت‌های هنجاری نوآوری ایدئولوژیک را نشان می‌دهد.

دومین محدودیت، گستره محدودیتی است که ایدئولوژی بر رفتار سیاسی که در صدد مشروعیت بخشی بر آن است، ایجاد می‌کند. یکی از مثال‌های فراوان وی این نکته را روشن خواهد ساخت. شهروندان آلمان از آموزه‌های لوتر مبنی بر این که کلیسا نهاد با قلمروهای قدرت خاص و منصبی برای برخورداری از اموال دنیوی گسترده نیست، استفاده می‌کردند تا به مقاومت خویش در برابر قدرت و ثروت پاپ مشروعیت بخشند. حتی اگر آنها اعتقادی به اصول لوتری نداشتند، برای استفاده ابزاری از آنها (این مثال بدترین مصداق برای آزمون فرضیه وی می‌باشد)، با این محدودیت مواجه بودند که ایدئولوژی لوتری را ترویج نموده و بدان عمل نمایند تا مشروع جلوه کنند: «انگیزه آنها هر چه بود، نتیجه... یکسان بود: گسترش مسلک بدعت‌آمیز لوتر هزینه نقض پیمان آنها با روم بود.» ۱۶ اسکینر هر دو بعد محدود کنندگی را در نتیجه‌گیری کوتاه خویش آورده است: «هر انقلابی بدین لحاظ مجبور است به صحنه نبرد برگردد.»

شیوه دیگری که اشاعه ایدئولوژی به عنوان عامل مادی عمل می‌کند ابزار سرکوب نیست، بلکه یک عامل مولد بوده که موجب دگرگونی‌هایی در خودآگاهی می‌شود. کار اسکینر در این جا هنوز کاملاً بدوی (tentative) است، تا کنون او سه فرضیه ارائه کرده است. تصرف موفق در معیارهای کاربرد یک اصطلاح - یعنی تصرفی که در هنجار مرسوم می‌شود - موجب تغییراتی در «باورها و نظریه‌های اجتماعی» می‌شود. هنجار مرسوم ساختن یک تغییر در دلالت موجب تغییر در فهم و آگاهی اجتماعی می‌شود: «و در نهایت تغییر موفقیت‌آمیز بار ارزشی یک اصطلاح موجب تغییر در ارزش‌ها و نگرش‌های اجتماعی می‌شود.»

او به مطالعه این مسأله می‌پردازد که تا چه میزان رفتار سرمایه داری تحت قیودات و خصلت تولید کنندگی واژگان پروتستان بود که در آغاز بدان مشروعیت بخشید؛ از این رو هر چند زمینه عملی، چنان که دیدیم، مقدم است، اما این بدان معنا نیست که زمینه ایدئولوژیک کاملاً رو بنایی باشد، بلکه خود حداقل به دو شیوه فوق بر زیربنا تأثیر می‌گذارد، و این به دلیل رو بنایی مشروعیت بخشی آن است.

مرحله پنجم

در نهایت، مرحله پنجم آخرین مرحله کل رهیافت اوست: تبیین تحول ایدئولوژیک در شیوه‌های عمل تنیده می‌شود؛ اما این که چگونه چنین تحولی به هنجار مرسوم تبدیل می‌شود، سؤالی تاریخی است که رهیافت و مطالعات وی دو خط مشی ارائه می‌دهد: خط مشی ایدئولوژیک و عملی. از لحاظ ایدئولوژیک گسترش و بسط یک نوآوری مفهومی تا حدودی محصول

چگونگی تطبیق یافتن آن با دیگر مکاتب فکری موجود است. همان گونه که او در مورد گسترش لوتریسم نشان می‌دهد، ۱۷ لوتر توانست عناصری را از اوکامی‌ها، اومانیست‌ها و دیگر جریان‌های فکری و توده‌ای اخذ کند، زیرا نقد وی با عناصر انتقادی موجود در این مکاتب همسویی نزدیکی داشت، عامل دوم ایدئولوژیک توانایی ایدئولوگ‌ها در کنترل ابزارهای ترویج افکار، همانند دانشگاه، کلیسا و در قرن شانزدهم، مطبوعات چاپی بود. این عوامل برای انتقال تحول ایدئولوژیک و تأثیرگذاری بر - برای مثال - دانشجویان طی نسل‌ها کافی هستند، اما فی‌نفسه در ایجاد تحول مشابهی در عرصه عملی ناکام می‌باشند. عامل مهم تحول کلان هم در اندیشه و هم در عمل، چینش ناپایدار روابط قدرت است که زمینه عملی را تشکیل می‌دهد و مناقشات ایدئولوژیک نمود آن می‌باشند. تحول ایدئولوژیک در صورتی درست آیین و معتبر می‌شود که برخورد نیروهای سیاسی منجر یا موفق به دفاع از آن یا ایجاد اعمالی می‌شود، که تصرف ایدئولوژیک برای توصیف و مشروعیت بخشی بدانها به کار گرفته می‌شوند. آن گونه که مطالعات اسکینر نشان می‌دهد، لزوماً یا معمولاً این مبارزه سیاسی بی‌واسطه نیست که توضیح دهنده تثبیت و هژمونی ایدئولوژیک باشد، بلکه باید به انتشار و اتخاذ یک ایدئولوژی در صف بندی مبارزات گسترده مشابه توجه نمود. نوآوری بارتولز تنها به دلیل مطلوبیت آن در جنگ‌های استقلال جوامع ایتالیا نبود، بلکه بدان دلیل نیز بود که هدف مشابهی را برای پادشاهی فرانسه در میان لردهای فئودال آلمان تأمین می‌کرد. موفقیت لوتریسم نه تنها بر [حمایت] شه‌یاران و دهقانان آلمان به عنوان مبنای قدرت، بلکه بر رواج آن در مبارزات مشابه در سراسر قرن شانزدهم اروپا نیز مبتنی بود، و در نتیجه به قوام یافتن ائتلاف‌های ایدئولوژیک و سیاسی کمک کرد که شکل دهنده همان اصلاح دینی پروتستانیسم می‌باشد. تبیین تحول و تداوم در اندیشه و عمل سیاسی اروپایی تا حدودی بر آید برد استدلال است، اما عمدتاً تابعی از برخورد نیروهای سیاسی - قوای نظامی - می‌باشد.

نقد و بررسی

تر نخست

اینک می‌خواهم به ارزیابی سه تز برگرفته از کتاب اسکینر در باب اندیشه سیاسی مدرن بپردازم. برای فراهم سازی این کار می‌خواهم بر این نکته تأکید نمایم که اثر اسکینر در روش یا فلسفه علوم اجتماعی و پژوهش تاریخی وی از یکدیگر الهام گرفته‌اند. اسکینر همانند میشل فوکو، در موقعیتی مشابه در کالج فرانسه، نقش عمده‌ای در نظریه اجتماعی و نیز تاریخ داشته است و دست آورد هر یک نتیجه پژوهش در دیگری می‌باشد. بی‌اعتنایی عامدانه هر دو نویسنده به تقسیمات رشته‌های دانشگاهی بین فلاسفه، روش‌شناسان و نظریه پردازان از یک سو و مورخان و عالمان علوم اجتماعی از سوی دیگر، از نظر من، ابتکار عمل کار ایشان در هر دو زمینه است.

به همین سان، سه تز مذکور موجب تداخل در بین رشته‌های دانشگاهی می‌گردد و از این رو هر کدام از آنها هم نظری بوده و هم تاریخی هستند. تز نخست، که من تاریخ حاضر خواهم خواند، اگر بخواهیم تشابه آن را با تبارشناسی فوکو برجسته نماییم، عبارت است از توضیح ادعای اسکینر مبنی بر این که رهیافت وی گزارش «تاریخی اصیل (genuine)» از اندیشه

و عمل سیاسی در مورد مطالعه خود ارائه می‌دهد. ۱۸ این ادعا دو مؤلفه دارد: مؤلفه نخست چنان که در آثار مربوط به اسکینر تا حدودی بدان توجه شده است، تلقی مؤلف، متن، ایدئولوژی و کنش به شیوه‌ای است که در بخش نخست مقاله حاضر، رهیافت اسکینر، توضیح داده شد؛ مؤلفه دوم از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و با این حال در بسیاری از شرح‌ها بدان اشاره نشده است - و شاید حتی چنین نکته‌ای مورد توجه آنها قرار نگرفته است. ۱۹

نکته کلیدی بعد دوم تز نخست، خود عنوان کتاب می‌باشد: بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن. آنچه اسکینر علاقه‌مند بود در اندیشه و عمل سیاسی دوران میانه، عصر رنسانس و اصلاح دینی کشف نماید، این بود که چگونه هنجارهای متنوع و مختلفی که بعدها (از گروسوس تا مارکس) در اندیشه سیاسی مدرن مینا قرار گرفتند، در دوران پیشین شکل گرفتند. او عمدتاً ذهن مشغول مبانی اندیشه سیاسی مورد مطالعه خود، که البته یا کلاسیک بودند یا کلامی، نیست، بلکه او ذهن مشغول طیفی از واژگان است که بر این مبانی در این دوران استوار گشتند و برای ما (انسان‌های مدرن) به رغم آن که خود این مبانی کلاسیک و کلامی در قرون شانزدهم، هیجدهم و نوزدهم حذف شدند، مینا قرار گرفته‌اند.

جهت‌گیری وی به عصر حاضر در مقدمه کتاب بیان شده است. او می‌گوید: «من امیدوارم فرایندی را نشان دهم که طی آن مفهوم مدرن دولت شکل گرفته است» و اضافه می‌کند چنین اهمیتی حدود زمانی مطالعه را تعیین می‌کند. در این دوران است که «عناصر اصلی مفهوم مشخصاً مدرن دولت به تدریج به دست آمد» و اظهار می‌کند این امر آن چیزی است که «من می‌خواهم نشان دهم». او خاطر نشان می‌سازد که روابط بین این عناصر به وضوح مشخص نشده‌اند و در نتیجه‌گیری اظهار می‌کند که هیچ کس تا کنون نظریه مشخصاً مدرن دولت را تدوین نکرده است، اما واژگانی که سرانجام مینا قرار گرفتند، کامل است. مفهوم دولت - ماهیت، قدرت و حق آن در فرمان به اطاعت - کانون تحلیل سیاسی در قرن هفدهم گردید. او تکرار می‌کند «یکی از اهداف اصلی این کتاب پرداختن به چگونگی چنین تحولی می‌باشد». ۲۰ از این رو «اصالتاً تاریخی» به معنای بررسی اندیشه و عمل سیاسی دوران و نیز بررسی «ظهور تدریجی واژگان اندیشه سیاسی مدرن است». ۲۱

اسکینر همواره بر آن بوده است که تاریخ نظریه سیاسی با داورهای و علایق محقق تاریخ جهت می‌گیرد و می‌بایست چنین نیز باشد. چنان که او در سال ۱۹۷۴ مطرح نمود: «تعیین این که ما می‌بایست چه چیزی را مطالعه نماییم، می‌بایست تصمیم خود ما بوده و با اعمال معیارهای داور خودمان درباره امور مهم و عقلانی، بدانها نایل شده باشیم» سوآلی که می‌خواهم اینک مطرح کنم آن است که آیا این علاقه به ظاهر بر خلاف روال عادی به ارائه تبارشناسی ظهور واژگان سیاسی مدرن با هدف او در ارائه یک بررسی به لحاظ تاریخی دقیق درباره اندیشه و عمل سیاسی که زبان سیاسی مدرن ما در درون آن ظهور کرده است، سازگار است؟ برای پاسخ به این سؤال من به واژگان بنیادی اندیشه سیاسی مدرن از نظر وی می‌پردازم.

بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن که کانون پژوهش اسکینر می‌باشد، مبتنی بر یک ایدئولوژی غالب و یک ایدئولوژی مخالف تبعی (subordinate - counter ideology) بود. ۲۲ (ایدئولوژی تبعی که من بدان خواهم پرداخت، اومانسیسم

جمهوری خواه می‌باشد که به خوبی در گفتارهای ماکیاولی نمود یافته است). ایدئولوژی غالب، که من آن را برای برجسته کردن مجدد تشابه آن با فوکو، حقوقی (juridical) می‌خوانم، شامل مؤلفه‌های زیر است. ۲۳ دولت در این دیدگاه عبارت است از انحصار سرزمینی و مستقل قدرت سیاسی. قدرت سیاسی عبارت است از حق کشتن به منظور اعمال قانون (rule) عام، حق عینی (objective right) یا حق ذهنی، (subjective right) همانند حقوق [افراد]، قانون طبیعی، خیر عمومی، سنت، اراده عمومی، نوسازی، یا قانون اساسی.

قدرت سیاسی یا مستقیماً توسط هیأت حاکمه اعمال می‌شود (همانند پادشاه، کلیت جامعه یا نخبگان) یا به صورت غیر مستقیم از طریق هیأت نمایندگی (پارلمان، شوراها، مجلس مقامات (estates)) (که قدرت ایشان یا از طریق نمایندگی مردم است یا از طریق واگذاری قدرت بدانها توسط هیأت حاکم (شامل مردم، چه به صورت منفرد یا جمعی). همچنین قدرت سیاسی از طریق قانون بر جمعیت قانوناً تمایز نیافته اعمال می‌شود و با معیار حق محدود می‌شود. اگر قدرت سیاسی به صورت نمایندگی باشد، در صورتی که قدرت فراتر از قاعده حق اعمال شود، به خود مردم حاکم تفویض می‌شود و آنها آن را برای براندازی حکومت و استقرار حکومت جدید به کار می‌برند.

مسئله اصلی که بنیانهای اندیشه سیاسی مدرن بدان می‌پردازد، آن است که چگونه چنین عناصر ناهمگنی که این بنای عظیم حقوقی را تشکیل می‌دهند، و در نظریه اجتماعی محافظه کاری، لیبرال و مارکسیستی از بدن و باکونین تا راولز و هابرماس غلبه یافته و در تار و پود نهادها و عملکردهای حقوقی و سیاسی مدرن از پادشاهی‌های مطلقه تا دموکراسی‌های مستقیم تنیده شده است، کنار هم قرار گرفته‌اند؟ ۲۴ هر چند در نتیجه‌گیری کتاب، پاسخ به اجمال مطرح شده و پاسخ کامل در سیر مباحث دو مجلدی مطالعه وی ارائه شده است، به علت آن که اولاً، این ایدئولوژی حقوقی از عناصری از ایدئولوژی‌های مختلف مورد بررسی شکل گرفته است. نمونه عینی این امر متغیر حاکمیت مردمی در مکتب حقوق گرای می‌باشد که ماریانا (Mariana) آن را در دهه ۱۵۹۰ به صورت مشخصاً مدرن در کتاب پادشاهی و تعلیم شاه ارائه کرده است. همان گونه که اسکینر اظهار می‌دارد:

می‌توان گفت جسوت ماریانا (Mariana) در طرح نظریه حاکمیت مردمی با باکونین پروتستان ائتلاف داشته است، نظریه‌ای که هر چند ریشه در فلسفه مدرسی و در تحول بعدی خود ویژگی کالونیستی داشته است، فی نفسه از هر مرام دینی مستقل بود. ۲۵

ثانیاً، این عناصر چگونه برای تشکیل ایدئولوژی حقوقی مدرن کنار هم قرار گرفته‌اند؟ پاسخ اسکینر آن است که مبانی اندیشه سیاسی مدرن محصول ناخواسته و عمدتاً اذعان نشده چهارصد سال اندیشه و عمل سیاسی بوده است. هرگونه تصرف تاکتیکی در یک هنجار مرسوم طی مناقشات ایدئولوژیک محلی و هر گونه بهره‌گیری از آن به عنوان اهرمی در مبارزات سیاسی منطقه‌ای، از منظر زمان حال، نشان داده می‌شوند تا در عمل عنصری را به ساختار شکل حقوقی نمایندگی سیاسی اضافه نماید. ۲۶ مثال این امر از جمله مراحل است که طی آن حکم به سکولار بودن قاعده حق و ضرورت آن، که

هم اعمال قدرت سیاسی را توجیه می‌کند و هم آن را محدود می‌سازد، به تدریج رواج یافته و به هنجار مرسوم تبدیل می‌شود. ۲۷

در تأیید این ادعا که قدرت سیاسی اهداف سکولار داشته است، می‌توان به گروه پروتستان‌های فرانسوی هوگنوت‌ها (Huguenots) در طی جنگ‌های مذهبی فرانسه در اواخر قرن شانزدهم اشاره کرد. برخلاف کالونیست‌ها در اسکاتلند، آنها اقلیت کوچکی در جامعه فرانسوی بودند و تنها ارائه توجیهی برای مقاومت خویش در برابر آزار و اذیت حاکم کاتولیک که وابسته به بخش اکثریت کاتولیک بود و تقویت قدرتش، شانس موفقیت را برای آنها فراهم می‌کرد. در واقع آنچه آنها در نظریه‌های مقاومت پروتستان‌های کلاسیک فرانسوی مطرح می‌کردند، طبق رویه پروتستان‌ها، توجیه مقاومت خویش بر مبنای اعلام سوء استفاده حکمران از قدرت خود در امور کاملاً سکولار و اساسی (constitutional) بدون ارتباط خاصی به وظایف دینی مربوط به آنها یا تبعه آنها بود که از طریق آن حمایت کاتولیک‌ها را از آنها قطع می‌کردند. در وهله نخست، نکته این جاست که این نوع استدلال را سنت اوکامیستی در اختیار آنها قرار داده بود، چنین استدلالی در مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک بسیار متفاوتی نیز (برای تابع ساختن قدرت سکولار به کلیسای کاتولیک) به کار گرفته شده بود. در ثانی، ارائه یک معیار غیر فرقه‌ای برای اعمال قدرت سیاسی می‌تواند کاملاً براساس زمینه محلی توضیح داده شود. به هر حال چنین اقدامی، همراه با امور دیگر، ناخواسته معیاری را فراهم نمود که می‌توانست به نحوی یکسان مستمسک طرفداران حکومت مطلقه و نیز مشروطه خواهان برای مشروعیت بخشیدن به جنگ‌های داخلی دویست سال بعدی قرار گرفته و در نتیجه ویژگی‌های نهادهای قانونی و سیاسی دولت مدرن سکولار را ایجاد نماید.

طی صدها اقدام ایدئولوژیک محلی و اقدامات مخالفان آنها، اندیشمندان سیاسی به نحو پلکانی و به صورت اتفاقی عناصر ایدئولوژی حقوقی مدرن را بنا نهادند. در فرایند کاربرد آنها به عنوان عوامل مشروعیت بخشی ترندهای محلی مختلف، این عناصر به تدریج کنار هم قرار گرفتند و بدین سان بنیادهای عقلانیت مدرن را بنا نهادند؛ از این رو هدف یکی اصلی اسکینر - در ارائه پژوهشی به لحاظ تاریخی دقیق از اندیشه و عمل سیاسی مدرن و ریشه یابی تبار حقوق مدرن (juridicalism) - بیش از آن که متعارض باشند، مکمل یکدیگرند، و هدف یکی از دیگری پرده بر می‌دارد.

کتاب از این جهت تأییدی بر این ادعای او در ۱۹۶۹ است که می‌توان به شیوه‌ای تاریخ سیاست را مطالعه نمود که «آنچه را که لازم است و آنچه را که محصول ترتیبات محتمل ما در حال حاضر است» روشن نماید، با این حال هیچ نوع عقلانیت یا ذهنیت فرا تاریخی را نیز پیش فرض نگیرد. او همانند آنچه نشان داده است که آنچه ما ضروری و بنیادی می‌انگاریم از لحاظ سیاسی محصول برنامه ریزی نشده مناقشات و مبارزات اتفاقی است. این امر بدون تمسک به دست نامرئی و نکته سنجی‌های خرد یا اراده به قدرت، صرفاً براساس نتایج سیاست محلی که به تدریج به رشد ایدئولوژی حقوقی انجامید، به صورت موشکافانه‌ای تحلیل می‌شود. این ایدئولوژی حقوقی همان است که ماهیت نهادهای سیاسی و حقوقی مدرن را که امروز بر اندیشه و عمل سیاسی ما با شکوه مطلق حاکم است، شکل داده است. او در همان مقاله وعده داده بود که این نوع

«تحلیل کلید خودِ خود آگاهی» را به دست خواهد داد؛ کلید آن است که ما به عنوان خویشتن سیاسی مان و به عنوان سوژه‌های سیاسی برخوردار از حقوق فردی تابع این حاکمیت مدرن هستیم.

تر دوم

تر دوم که برای تأکید بر تمایز آن از کاربردشناسی جهان شمول هابرماس، آن را کاربردشناسی تاریخی (historical IP ragmentics) می‌خوانم، عبارت است از نظریه وی درباب شرایط عام معتبری که براساس آن مدعیات شناخت امور بر حق و صادق قابل طرح و به لحاظ عقلانی قابل داوری می‌گردد. اسکینر نظریه‌های سیاسی را صرفاً استدلال‌های عقلانی، که مدعیات صدق و برحق بودن آنها می‌بایست مورد ارزیابی قرار گیرد، تلقی نمی‌کند. مسأله عمده‌ای که او در مطالعه خویش بدان سوق می‌یابد آن نیست که «چه چیزی به لحاظ سیاسی درست و بر حق است»، بلکه چنان که دیدیم، مسأله وی آن است که «در ایدئولوژی‌ها و زمینه‌های مختلف چه چیزی از نظر سیاسی درست و بر حق یا به تعبیر دیگر، مبنای آزمون مدعیات دانش سیاسی محسوب می‌شود؟» و ما چگونه می‌توانیم کاربرد، به هنجار مرسوم تبدیل شدن و تحولات آنها را توضیح دهیم؟»، یعنی یک کاربردشناسی تاریخی و نه کاربردشناسی جهان شمول. فکر می‌کنم تا کنون این جهت‌گیری را به خوبی نشان داده‌ام، اما می‌خواهم به اختصار نشان دهم تحقیقات وی حاوی توجیهی برای آن است.

وی در تحلیل خود از قدم‌های کوچکی که به شکل‌گیری اومانیسیم منجر شد، هنجار مرسوم شدن تدریجی این باور هنجاری را در قرون چهاردهم و پانزدهم به عنوان یک امر آغازین برجسته می‌سازد که گذشته کلاسیک به نحو حایز اهمیتی متفاوت از امروز است. پتراک بلافاصله این نتیجه‌گیری مهم را مطرح نمود که در واقع این امر مشروع سازی طرح اومانیسیتی برای بیش از ششصد سال بوده است: اگر تفاوتی وجود دارد در آن صورت، ما، برای فهم گذشته، نیازمند فن خاص، تفسیر، و آموزش خاص علوم انسانی هستیم. ۲۸ پذیرش تدریجی اعتقاد به این تفاوت مهم، از بشارت ارتدادآمیز پتراک تا وضعیت درست آیین آن در بین نخبگان سیاسی و فکری اومانیسیت در دهه ۱۴۵۰، موجب شکل‌گیری آگاهی تاریخی غرب گردید.

این عناصر چگونه به هنجار مرسوم تبدیل شدند؟ پاسخ وی مجدداً آن است که این امر در فرایند مناقشات ایدئولوژیک در دانشگاه‌ها و مبارزات سیاسی در دولت - شهرها بوده است. اومانیسیت‌ها هنجار مرسوم خویش را در باب اهمیت تفاوت تاریخی همراه با دیگر مدعیات، بری توجیه اتهامات مربوط به عدم تناسب زمانی مدعیات جهان شمول تحصیل کردگان مدرسی حقوق روم و برای مشروعیت بخشیدن به تأسیس رشته‌های علوم انسانی و اومانیسیم حقوقی به کار بردند. این استدلال‌ها خود در نفی ادعاهای امپراتوری در تسلط بر دولت - شهرها و همچنین مشروعیت بخشیدن به مقاومت مسلحانه مورد استفاده قرار گرفتند. سلاح عدم تناسب زمانی بدین سان از سوی «ولا (Valla)» برای تأیید این نکته که (the Donation of constantine جعلی است به کار گرفته شد و بدین سان ادعاهای پاپ در قبال حاکمیت بر حاکمان سکولار را رد نموده و جنگ‌های مقاومت علیه نیروهای پاپ را تأیید می‌نمود؛ ادعای آنها در این که تاریخ پرخشی است به

تأیید آموزش و توصیه سیاست مداران به علوم اومانیته انجامیده و در نتیجه رسالت احیای جمهوری خواهی کلاسیک را تکمیل می‌کرد. ۲۹.

نخستین نکته در این مثال توضیح این امر است که معیارهای ارزیابی مدعیات دانش معمولاً ایدئولوژی محور هستند. مدعی و لا مبنی بر این که (the Donation of constantine) جعلی است، می‌تواند هنگامی که مفهوم عدم تناسب زمانی ارائه شد مورد آزمون قرار گیرد، و این امر نیز خود هنجار عمده اومانیستی را در اهمیت تمایز تاریخی بین گذشته کلاسیک و حال مسلم می‌گیرد؛ اما اگر شخصی چنین هنجار مرسوم را نپذیرد، آنها به معیارهای دیگر متمسک می‌شوند؛ معیارهایی که در پرتو آن ادعای و لا بی‌اساس می‌نماید؛ برای مثال، همانند این معیار که یک سند را می‌بایست در پرتو آنچه پاپ‌ها، شوراها و مقامات سنتی در آن باب گفته‌اند، و با این فرض که تاریخ از هنگام درگذشت مسیح تا دومین آمدن وی به نحو حایز اهمیتی یکسان است، قرائت کرد. در حقوق روم مدرسیون آن سند را در پرتو آنچه مفسران بزرگ گفته‌اند و با این فرض که تبلور تقریبی هنجارهای حقوقی جهان شمول است، خواهند خواند. آنچه اومانیست‌ها انجام می‌دادند تنها ارائه استدلال خود نبود، بلکه قاعده جدیدی برای طرح استدلال، یعنی تفسیری از منظر تاریخی مهم توسط کسی که دارای تحصیلات اومانیته بوده و در پرتو این هنجار مرسوم و آگاهی از اهمیت تفاوت تاریخی عمل می‌کند. هنگامی که باورهای اصلی یک ایدئولوژی شکل می‌گیرد، تحولاتی که این امر در «تصور اجتماعی»، «ایستارها»، «ارزش‌ها»، رفتار و توصیف انگیزه‌ها ایجاد می‌کند، به تأیید مجدد این باورها در پرتو تجربه روزمره کمک می‌کند. ۳۰

این امر بدان معنا نیست که ایدئولوژی از نظر اسکینر مجموعه متصلبی از هنجارهای مرسوم است، زیرا او به وضوح منطق حرکت از یک ایدئولوژی به ایدئولوژی دیگر را نشان می‌دهد، چنان که برای نمونه، برخی از اوکامیست‌ها و اومانیست‌ها به ایدئولوژی لوتری پیوستند. در مقابل پژوهش وی در صدد اثبات این فرضیه است که ارزیابی عقلانی براساس زمینه‌های مبتنی بر هنجار مرسوم صورت می‌پذیرد که این زمینه‌ها خود همواره در معرض جدال قرار داشته و در طی ارزیابی عقلانی، هم به شیوه‌ای که در بالا توضیح داده شده و هم به شیوه‌ای خرد که در گزارش وی از ابداع ایدئولوژیک قبلاً توضیح داده شد، تغییر می‌پذیرند. خرد انتقادی بدین سان معطوف به هنجارهای مرسوم است که مدعی - دانش (Knowledge - claim) هنجارهای مرسوم مربوطه خود - یا هنجارهای مرسوم دیگری - را دارد. چنان که برای مثال هنگامی که فلاسفه سیاسی امروز، که در چارچوب حقوقی کار می‌کنند، این متون پیشین را در پرتو هنجارهای مرسوم خویش مورد مذاقه قرار می‌دهند.

کاربردشناسی تاریخی در کل رهیافتی است که ماهیت دانش سیاسی در غرب آن را اقتضا نموده است. مبانی دانش سیاسی مدرن، چه حقوقی یا اومانیستی، فاقد مبانی عقلانی است، زیرا ما فاقد زبانی هستیم که هنجار مرسوم آن مستقلاً بنا شده باشد، چیزی که ما بتوانیم بر حسب آن تمامی هنجارهای مرسوم ایدئولوژی‌های خود را ارزیابی کنیم.

چنین تزی از نظر من به لحاظ مهمی متفاوت از برداشت عام ضد میناگرایی (Anti - foundationalism) است که ریچارد رورتی آن را در کتاب فلسفه و آئینه طبیعت مطرح کرده است. او مدعی است تمامی دانش، دیدگاهی همراه با یک توجیه معقول است؛ توجیه معقولی که نشان می‌دهد ادعای - دانش مطابق باورهای بین الاذهانی است که مخاطبان دلیلی برای تردید در آنها در آن هنگام ندارند؛ تمامی این باورهای بین الاذهانی را نمی‌توان آزمود، زیرا این امر مستلزم مجموعه دیگری از باورهای زیرین و امثال آن است؛ و این باورهای زیرین در طی زمان دگرگون شده و به جهات تاریخی، بینا فرهنگی و درون فرهنگی متفاوت هستند. این تر عام درباره دانش مبتنی بر چهار گزاره فوق درباره تغییر پذیری باورهای معیاری می‌باشد، اما این قضیه معقول به نظر می‌رسد، زیرا ما، از بین امور دیگر، هنجار مرسوم اومانستی را در باب اهمیت تمایز تاریخی می‌پذیریم. (مناقشه در معیار آیین، (rule - of - faith) احیای شکاکیت و مبارزه برای تساهل در قرن شانزدهم، عوامل مهم دیگر هستند.)

وجه معقولیت ضد میناگرایی نتیجه این واقعیت محتمل تاریخی است که علوم انسانی (humanities) و هنجارهای مرسوم آنها در دانشگاه‌های اروپا در اواخر قرن شانزدهم نهادینه گردید و اومانست‌ها به تعلیم و اندرز طبقات حاکم، از جمله رورتی و برخی از مخاطبان وی، برای بیش از سه قرن پرداختند. این آموزه برای کسان دیگر در گروه‌های آموزشی دیگری که هنوز طبق سنت‌های جهان شمول مدرسی در رشته‌های منطقی، ریاضیات و فلسفه محض تعلیم یافته‌اند، چندان معتبر نیست. این آموزه همچنین برای کسانی که در علوم اجتماعی تعلیم دیده‌اند، مخالف وجدان (Anti - intuitive) به نظر می‌رسد، زیرا این رشته‌ها از هنجارهای جهان شمول علوم طبیعی برای مشروعیت بخشیدن به انتقال از خاستگاه آنها در واحدهای مدیریت دولتی، زندان‌ها، ارتش، کارخانه‌ها و نهادهای بوروکراتیک به موقعیت هژمونیک در دانشگاه استفاده نمودند - هنجارهای جهان شمولی که علوم طبیعی پیشتر از حقوق طبیعی مدرسی در قرن هفدهم گرفته بودند تا به مطالعات خود در برابر مخالفت کلیسا اعتبار بخشند. در نهایت، چنین آموزه‌ای برای کسانی نیز که در مکتب حقوق گرای (juridicalism) تعلیم دیده‌اند یا فعالیت می‌کنند، نیز موجه به نظر نمی‌رسد، بسیاری از ما در فعالیتهای حقوقی و سیاسی خویش و نیز کسانی که در عرصه فلسفه‌های اخلاقی، سیاسی و حقوقی و نظریه اجتماعی فعالیت می‌کنند بدین مکتب تعلق داریم، چنان که تعلیم آنها نیز رایج است. تفکر حقوقی به برخورداری از هنجارهای مرسوم جهان شمول قوی سوق یافته است. کسانی که در این رشته‌ها تعلیم دیده‌اند به نحو بسیار معقولی معتقدند معیارهای متفاوت تفاوت حایز اهمیتی ندارند و اگر تفاوت اساسی داشته باشند، احتمالاً نادرست هستند، درست آن گونه که پیشینیان مدرسی آنها در برابر نخستین اومانست‌ها چنین پاسخی می‌داند. (ما ایدئولوژی مدرن دیگری را به نام هگلینیسم (Hegelianism) داریم که منظومه‌ای از حقوق گرای، علم گرای، مدرسی گری و اومانیسم است، اما صرفاً ایدئولوژی دیگری از تمامی آنهاست). مناقشات ایدئولوژیک در فلسفه علم اجتماعی امروز، بدون شگفتی، پیوند مشابهی با مناظره میان اومانست‌ها و مدرسیون برای هر کس که آنها را خوانده باشد، دارد، و آنها بدون تردید هدف مشابهی را در عمل، هر چند نه لزوماً در قصد، در مشروعیت بخشیدن به کنترل بر برنامه آموزشی ایفا می‌نمایند.

از این رو، آموزه ضد میناگرایی رورتنی جهان شمول نیست، بلکه اقدام ایدئولوژیک دیگری برای گسترش امپراتوری فکری اومانیسیم است. مبانی آن به همان میزانی که او درباره تمامی موارد دیگر مدعی است، محتمل و بدون مبانی عقلانی است. طبق دیدگاه اسکینر در باب تاریخ اومانیسیم، نگرش ضد میناگرایی با ظهور و تداوم اومانیسیم امکان‌پذیر گشت و این امر به تنهایی مؤید کاربردشناسی تاریخی است. اگر اندیشه سیاسی مدرن فاقد مبانی عقلانی است پس دارای چه نوع مبنایی است؟ من اینک به این تر پایانی می‌پردازم.

تر سوم

تر سوم که من آن را اولویت تعارض عملی می‌خوانم، هم موضوع کتاب است و هم توجیهی برای رهیافت وی. اکثر کسانی که به اومانیسیم تفسیری (interpretative humanism) اشتغال دارند، از ولا تا گیرتر ذهن مشغول باز سازی یا باز تولید بازی‌های زبانی، سنت‌ها، پارادایم‌ها یا ایدئولوژی‌های متفاوتی بوده، شیوه شخص را در میان شیوه‌های دیگر نشان داده، نمای تحولات آنها را تهیه نموده و شاید به سنجش میان آنها، مقایسه و ارزیابی آنها در پرتو افق‌های خویش می‌پردازند. این امر هرگز تنها ذهن مشغول اسکینر نیست، زیرا مقصود وی فراتر از آن همواره افشای رابطه یا روابط میان اندیشه و عمل سیاسی بوده است.

ویتگنشتاین توصیف بسیار کلانی از این رابطه برای ما ارائه نموده است: شیوه عمل، شکلی از زندگی در ورای یک بازی زبانی وجود دارد. مقصود وی آن است که هر چند بازی‌های زبانی فاقد مبانی عقلانی هستند، آنها دارای مبانی عملی می‌باشند؛ مبنای آنها در فعالیت و اقدامات بشری تنیده شده است. ۳۱ این را چگونه باید مشخص کرد؟ یک پاسخ آن است که بازی زبانی خود بهترین راهنما برای توصیف فعالیت‌هایی است که آن را در جایگاه خویش حفظ می‌کند؛ چیزی است که فعالیت با آن هماهنگ است یا «از درون» با زبان پیوند خورده است. کسانی چون گادامر و تیلور که در چارچوب ایده‌آلیسم کانتی تاریخی شده کار می‌کنند، آن را در قالب این نظریه که زبان «تشکیل دهنده» کنش‌های بشری، واقعیت اجتماعی، است، مطرح کرده‌اند. ۳۲ هر چند این تأکید مضاعف بر نقش سازنده زبان توسط هابرماس و رورتنی رد شده است، ۳۳ هنوز این دیدگاه را که زبان می‌بایست بهترین، و اغلب تنها، راهنمای فعالیتی باشد که آن را توصیف می‌کند، تقویت نموده و امضا می‌کند. اسکینر تنها با صورت منفی این هنجار مرسوم هرمنوتیکی موافق بوده و این دیدگاه را رد می‌کند که زبان توصیفی محققان هیچ تأثیری بر عمل ندارد. او ضمن گزارش تیلور، نتیجه می‌گیرد که زبان در هنگام توصیف و ارزیابی اعمال، شکل دهنده «ویژگی» آنهاست و نه خود آنها. پیامد آن این است که ایدئولوژی تنها یک راهنمای بسیار مبهم برای گونه‌های زندگی است که آنها را توصیف می‌کند: محدودیت‌های قابلیت تسری ایدئولوژی‌های موجود، محدودیت‌هایی را برای مشروعیت بخشیدن به عمل ایجاد می‌کند. در ثانی، مطالعه خود ایدئولوژی‌ها یا سنت‌ها بدترین راهنما برای آن امری است که در هر سطح تفصیلی حایز اهمیتی در واقع در حال تحقق است، دقیقاً به خاطر آن که مؤلفه‌های ایدئولوژی‌ها همواره

طوری تنظیم می‌شوند که پدیده‌ها را به صورت گونه‌های رایج عمل چنان نقاب زده و تغییر می‌دهند که در غیر آن صورت نا معقول، غیر اخلاقی و غیر حقوقی جلوه می‌دهند.

اسکینر با تمرکز بر رابطه مشروعیت بخشی بین ایدئولوژی و کنش توانسته است، حکم روش شناختی تفسیر گرایان به [لزوم] رعایت یا پابندی به بازی زبانی محققان تاریخ را کنار نهاده و بدین سان اشکال عملی فعالیت را که ایدئولوژی‌ها را در جای خود تثبیت نموده و حفظ می‌کنند، مطالعه نماید. پاسخی که از تحقیق وی بر می‌آید آن است که روابط متغیر قدرت در اوایل جامعه مدرن از منظری کلان توضیح دهنده تداوم و تغییر ایدئولوژیک بوده و تحولات هنجارهای مرسوم ایدئولوژیک در واکنش، و در مشروعیت بخشیدن، به این دگرگونی‌ها به تفصیل ویژگی پیکربندی روابط شکل گرفته قدرت را بیان می‌کنند. بدین ترتیب، جنگ و منازعه شکل غالب فعالیت عملی است که روابط سیاسی متغیر را در این دوران متزلزل نموده، آنها را متحد ساخته و تنظیم می‌کرد. در برهه‌هایی نیروهای نظامی کنار گذاشته می‌شدند، اما در آن هنگام مبارزه به شیوه‌های سیاسی در شوراها، دربارهای سلطنتی، دانشگاه‌ها و کلیساها صورت می‌گرفت و بدین سان زندگی سیاسی را مصروف روابط جنگ و تضاد می‌نمود. تحولات مؤثر در اندیشه و عمل سیاسی اروپایی در این دوران، تبعات جنگ‌ها و منازعات عملی بوده و در مرحله دوم برآیند واکنش ایدئولوژیک به بحران‌های مشروعیت بخشی بودند که خود در اثر روابط متغیر قدرت که به درگیری می‌انجامید، شکل گرفته بودند. من فکر نمی‌کنم در دو مجلد کتاب یک مورد نقض از زمان پیروزی نهایی تومیسیم (Thomism) بر او کامیسم در شورای ترنت، (TrentThe Council of) از هنگام ظهور اومانیسیم تا به حاشیه رانده شدن آن به عنوان یک نیروی سیاسی در دهه ۱۵۲۰، از تحولات رو به رشد لوتریسم تا کالونیسیم تا ظهور مبانی حقوقی اندیشه سیاسی مدرن یافت. سیطره نهایی ایدئولوژی حقوقی اساساً محصول نقش آن در مشروعیت بخشیدن هم به جنگ‌هایی بود که دولت مدرن را مرکزیت بخشیدند و هم در مشروعیت دادن به جنگ‌های انقلابی مربوط به مشروطه خواهی بود که در واکنش به ماهیت مطلقه دولت شکل گرفتند. ۳۴ بدین سان تضاد عملی در جنگ بود که در بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن نهفته است: نه جنگ علیه همگان یا طبقات اقتصادی، بلکه جنگ علیه ائتلاف‌های متحول، اما با این حال قابل تحلیل.

اهمیت تضاد عملی می‌تواند توضیح دهد که چرا اسکینر نظریه و استدلال سیاسی را براساس زبان تاکتیک‌های جنگی، استراتژی‌ها، مخالفت‌ها، درگیری‌ها، مناقشات و امثال آن، درست همانند یک استدلال عقلانی، مفهوم سازی می‌نماید. این لزوماً نظریه پردازان سیاسی نیستند که فعالیت خود را بدین شیوه توضیح می‌دهند، زیرا نوشته سیاسی در جامعه اروپایی در نتیجه کار ویژه مشروعیت بخشی آن، ناگزیر با روابط بنیادین سیاسی پیوند خورده و در آن تنیده شده است، روابطی که خود تا حدودی تحت تأثیر رویارویی‌ها و نبردهای مسلحانه قرار دارند. شاید بهتر باشد سؤال کلازویتس را بازگویی کنیم که «آیا جنگ صرفاً گونه دیگری از نوشتن و زبان اندیشه‌های سیاسی نیست؟» ۳۵ در نهایت جنگ وجهه آشکاری از جامعه اروپایی است، اما رهیافت‌های مارکسیستی، عقل گرایی و تفسیری برای مدتی طولانی توجه ما را از ارتباط آن با اندیشه و عمل سیاسی باز داشته بودند. کار اسکینر بدین سان از نظر من این فرضیه را برای مطالعه بیشتر مطرح می‌سازد، مشابه آنچه

فوکو مطرح کرده است که: «من این جا معتقدم نباید نکته ارجاع کسی به الگوی کلان زبان (لانگو) (langue) (و نشانه‌ها باشد، بلکه باید به جنگ و نبرد باشد. تاریخی که بر ما تأثیر داشته و بر ما احاطه دارد تاریخ جنگ و نبرد است تا تاریخ زبان: روابط قدرت و نه روابط معنایی». ۳۶ هر چند این عبارت چرخش عام از هرمنوتیک به تضاد عملی را برجسته می‌سازد، اما گمراه کننده است. فوکو در صدد بود تا نگرش خود را از طریق تمییز بین روابط قدرت و روابط جنگ تعدیل و اصلاح نماید. ۳۷ من این تمییز را در بیان تز سوم به کار بردم. این بدان معنا نیست که بگوییم اسکینر یافته‌های خود را لزوماً براساس این که کار وی بیانگر این سیر تحقیق است، بدین شیوه ارائه می‌کند.

اگر کار وی مطالعاتی را در این محورها تقویت می‌کرد، مهم می‌بود و نوعی پیشرفت روشنگرانه بود. امروزه مشکل است بتوان رهیافتی را در فلسفه سیاسی یافت که می‌پذیرد جنگ (با تأسف) فعالیت بشری بنیادینی - به همراه زبان، کار و سیاست - می‌باشد، چه رسد به این که روابط پیچیده میان جنگ و اندیشه و عمل سیاسی را تحلیل نماید. ۳۸

پنج مرحله روش شناختی و سه تز مربوطه، چه از بعد روش شناختی و چه از بعد عملی، مستلزم اصلاح، بسط و کاربرد بوده و بدون تردید چنین نیز خواهد بود. این امر به ویژه نسبت به تحلیل روابط قدرت که زمینه عملی را شکل می‌دهند، صادق است. همچنین شیوه‌های تحلیلی اسکینر می‌بایست در جهان معاصر ما نیز که روابط میان قلم و شمشیر حداقل به میزان ادوار پیشین پیچیده و خطیر است، به کار گرفته شود. ۳۹ به نظر من الگوی تحلیلی اسکینر یکی از اصیل‌ترین و امید بخش‌ترین تحلیل‌های سیاسی موجود است. هر قدر که من رهیافت وی را خام و نابسنده در این جا ارائه کرده باشم، امیدوارم توانسته باشم بخشی از غنا و ارزش کار وی را نشان دهم.

پی‌نوشت‌ها

* لازم به یاد آوری است که اثر مهم اسکینر در مورد ماکیاولی قبلاً ترجمه شده است و محققان محترم می‌توانند برای تطبیق و آزمون پنج مرحله مورد نظر جیمز تولی در این مقاله به آن کتاب مراجعه نمایند. ر.ک: کوتینی اسکینر، ماکیاولی، عزت الله فولادوند (تهران: طرح نو ۱۳۷۵).

1. این نوشتار ترجمه‌ای از مقاله زیر می‌باشد. پیشاپیش لازم به تذکر است که جهت رعایت اختصار و سهولت انتقال محتوای مقاله به خوانندگان محترم در عنوان اصلی مقاله اندکی تغییر صورت گرفته است. (مترجم:)

James Tully, "The Pen is Mighty Sword: Quintin Skinner's Analysis of Politics", in: James Tully (ed.), Meaning and Context: Quintin Skinner and His Critics, Princeton: University Press, 1988.

2. حجة الاسلام بهروز لک عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی موسسه آموزش عالی باقرالعلوم علیه السلام و دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.

3. اثر اولیه او تمامی این عناصر را در بر دارد:

'History and ideology in English revolution', in: Historical Journal (1965).

4. برای اقتباس وی از نظریه کنش کلامی به مقالات دوم تا نهم مذکور در کتابشناسی تحت عنوان 'On early modern intellectual history' نگاه کنید.

5. در مورد هابرماس نک:

'What is Universal Pragmatics?' in: Communications and the Evolution of Society, tr. Thomas McCarthy (Boston, Boston University, 1979).

6. See also: The Foundation of Modern Political Thought, 2 Vol. (Cambridge, Cambridge University Press, 1978) vol. 1, P xii.

7. See Machiavelli (Oxford University Press, Oxford, 1981) rev. edn 1985, pp 31-84; Foundations, vol. 1, pp. 180-6.

8. See specially, 'Conventions and understanding of speech-acts', Philosophical Quarterly, 20 (1970), pp 118-38. (Let 'text' stand for linguistic unit of analysis).

9. Foundations, vol. 1, p. xiii.

10. Ibid., p. xi.

11. Ibid., pp. 113-39.

12. Ibid., p. 9.

13. این موضوع بوضوح غربی از منظر عامل مشروعیت بخشی در منبع زیر بحث شده است:

'Some problems in the analysis of political thought and action', chap. 5.

در این مورد از منظر نقش مشروعیت بخشی زبان نک:

'Language and social change', chap. 6.

14. See 'The principles and practice of opposition: the case of Bolingbroke versus Walpole', in *Historical Perspectives: Essays in Honour of J. H. Plumb*, ed. N. McKendrick (Europa Publication, London, 1974), pp. 93-128, for a case study.

15. *Foundations*, vol. I, pp. xii-xiii.

16. *Ibid.*, vol. II, p. 64.

17. *Ibid.*, pp. 20-113.

18. *Ibid.*, vol. I, p. xi.

19. تنها استشنا جان دان (John Dunn) است، که چالشی را که اسکینر در نظریه سیاسی مدرن مطرح ساخت، مد نظر قرار داده است. نک:

John Dunn, 'The cage of politics', *The Listener*, 15 March 1979.

20. *Foundations*, vol. I, p. ix. Not precisely our concept of the state, he carefully notes. See 'The modern state: acquisition of a concept', in *Political Innovations and Conceptual Change* (Cambridge, Cambridge University Press, 1987).

دیدگاه‌های وی در باب شکل‌گیری مفهوم دولت به نحو حایز اهمیتی از سال ۱۹۷۸ تغییر یافته است.

21. *Foundations*, vol. II, pp. 349, 358.

22. *Ibid.*, vols I, II, back cover of paperback edition.

23. چنین نتیجه‌گیری در کتاب مبانی در مقالات زیر بعدها بیشتر مطرح شده است:

'Machiavelli on the maintenance of liberty' *Politics*, 18 (1983), pp. 3-15 and 'The idea of negative liberty: philosophical and historical perspectives', in *philosophy in History*, ed. Richard Rorty, J. Schneewind and Quentin Skinner (Cambridge, Cambridge University Press, 1984), pp. 193-221.

24. Michel Foucault, 'lecture two: 14 January 1976, *Power/knowledge*, ed. Colin Gordon (New York, Pantheon, 1980), pp. 92-108.

25. در مقالات "Machiavelli on Liberty" و 'The idea of negative liberty' ، اسکینر ایدئولوژی اومانیستی جمهوری خواهی قدیمی را بر علیه دست کاریهای اخیر ایدئولوژی حقوقی، از جمله نظریه عدالت جان راولز مطرح کرده است.

26. Foundations, vol. II, p. 247.

27. این امر در چهار مرحله در نتیجه‌گیری کتاب مبانی، ج ۲ تلخیص شده است.

28. Foundations. vol. II, 302-49; and see 'The origins of the Calvinist theory of revolution'. in After the Reformation, ed. Barbara Malament (London, University of Pennsylvania Press, 1980), pp. 309-30. 29. Foundations, vol. I, pp. 86-89.

30. Ibid., pp. 69-112.

31. Ludwig Wittgenstein, Philosophical Investigations (Oxford, Basil Blackweel, 1984), p. 10 and On certainty (Oxford, Basil Blackwell, 1974), pp. 204-5.

32. Charles Taylor, 'Interpretation and the sciences of man'. in Understanding and Social Inquiry, ed. F. R. Dallmayr and T. A. McCarthy (Notre Dame, University of Notre Dame press, 1977), p. 117; Hans-Georg Gadamer, Truth and Method, tr, William Glen-Doepel (London, Sheed and Ward, 1979), pp. 354-431.

33. Jurgen Habermas, 'A review of Gadamer's Truth and Method'. in Understanding and Social Inquiry, ed. Fred Dallmayr and Thomas McCarthy (Notre Dame, University of Notre Dame Press, 1977), pp. 335-63: and Richard Rorty, philosophy and the Mirror of nature (Princeton, Princeton University Press, 1979). pp. 343-56.

34. Foundations, vol. II, pp. 347-8. Cf., Foucault, 'lecture Two, p. 103.

35. Carl von Clausewitz, On War, ed. A. Rapoport (Harmondsworth, Penguin, 1974), p. 402.

36. Michel Foucault, 'Truth and power', Power/knowledge, p. 114.

بر تشابه بین دو اندیشمند نباید بیش از حد تأکید شود.

37. Michel Foucault, 'The subject and power', in Hubert L. Dreyfus and Paul Rabinow, Michel Foucault. Beyond Structuralism and Hermeneutics (Chicago, University of Chicago Press, 1982), pp. 208-26, 219-26.

38. تز سوم در پرتو پیشنهادات ارزشمند چارلز تیلور در مورد آنها در فصل مربوط به او در این کتاب با عنوان "هرمنوتیک تضاد" بازنویسی شده است. پیشنهادات وی مرا در تشریح منبع سوء فهم در در ویراست اولیه نظریه تعارض عملی یاری نمود. "تعارض عملی" نه تنها و نه عمدتاً، بر جنگ میان دولت‌ها دلالت دارد، بلکه هر گونه مبارزه عملی را در دوران آغازین عصر مدرن که می‌توان آنها را به نحو قابل توجیهی با زبان جنگ (مثل تاکتیک‌ها، استراتژی‌ها، عملیات‌ها و امثال آن) توصیف کرد، در بر می‌گیرد: یعنی هر عمل استراتژیک-ابزاری.

39. اسکینر یک بعد از مناقشه معاصر را در باب دموکراسی در مقاله زیر بحث نموده است:

'The Empirical theorists of democracy and their critics', Political Theory, I (1973), pp. 287-306.

(www.softgozar.com)